

حال سرمدی از نظرگاه مایستر اکهارت و اکهارت تولی

مرضیه کسرائی‌فر*

هادی وکیلی**

چکیده

مایستر اکهارت، عارف دومینیکن مسیحی، مدعی است کاربست آموزه‌های عرفانی و زندگی در سرمدیت، سبب بروز تغییراتی پایدار به لحاظ روحی و جسمی در سالک می‌شود. این تغییرات می‌توانند برای دستیابی به هدف زندگی به دور از رنج، یاری‌کننده باشند. از سوی دیگر، اکهارت تولی نیز به‌عنوان یک معلم معنوی معاصر، ظهور زندگی سرمدی را راه حلی برای پایان رنج اسارت ذهن و گرفتاری در چرخه زمان می‌داند. او بر آن است که با این شیوه می‌توان جهانی تازه را خلق کرد. با فرض وجود شباهت‌هایی، در این مقاله سعی شده است مبحث حال و زندگی سرمدی را در این دو دیدگاه مقایسه شود. این دو نظرگاه در طرح شیوه‌های اتحاد عرفانی با امر فراطبیعی و زندگی در حال سرمدی با یکدیگر اشتراکات زیادی دارند. عمده تفاوت‌های مبنایی این دو در نظرگاه عرفانی اکهارت و معنویت پیشنهادی تولی است و مواردی همچون مباحث هستی‌شناختی، بحث از خلقت جهان، تغییر در وضعیت آگاهی، تجربه‌پذیری و سعادت درونی و بیرونی را در بر می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: مایستر اکهارت، اکهارت تولی، حال سرمدی، زندگی سرمدی، جهانی تازه.

* دانشجوی دوره دکتری عرفان اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی / kasraeifar@yahoo.com

** دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی / drhvakili@gmail.com

۱. مقدمه

گزارشی از احوال درونی انسان‌ها در زمان‌ها و فرهنگ‌های مختلف نمایان‌گر آن است که در عمق جان بشر همواره رنجی نهان چنگ می‌زند. این رنج عمدتاً حاصل از فروافتادن در چرخه‌ی زمان و سیر مدام ذهن در گذشته و آینده است. نقص مشکل‌ساز و اساسی ذهن همین پیوستگی به گذشته، آینده و انکار حال است. اگر همه‌ی مشکلات یا دلایل رنج و ناشادی به طرز معجزه‌آسایی از بین بروند اما آگاهی بیشتری از حال وجود نداشته باشد، بازهم مجموعه‌ای مشابه از مشکلات و دلایل رنج همانند سایه‌ای پیدا خواهند شد که همواره انسان را دنبال می‌کنند. بنابراین این مشکل اساسی که زمان به خودی خود ذهن را محدود می‌کند، سبب‌ساز رنج است (Tolle, 2004: 43).

توجه به ماهیت رنج و راه‌های رهایی از آن به‌عنوان یک نیاز و ضرورت همواره وجود داشته است. دین، عرفان، مکاتب عقلی و معنوی مختلف راه‌هایی متفاوت را به این منظور ارائه داده‌اند؛ اما برای یافتن راهی باید نگاهی به نظام حاکم بر کلیت جهان و به‌طور خاص انسان داشت. در نگاه عرفانی به‌طور کلی، هستی دارای دو نظام طبیعی و الهی است که اولی زمانی و دیگری سرمدی است. سرمدیت (Eternity) در عرفان به معنای امتداد زمان نیست بلکه به معنی ناپدید شدن زمان است که ویژگی حال یا تجربه‌ی عرفانی است. عارف با زیستن در هر دو نظام طبیعی و سرمدی و گذر از یکی به دیگری، از اسارت زمان و رنج حاصل از آن رهایی می‌یابد؛ گرچه این رهایی در خصوص انسان‌های دیگر نیز ممکن است و همان‌گونه که استیسی خاطر نشان ساخته است، امکان‌پذیری آن به میزان آگاهی از حال سرمدی (Eternal Now) بستگی دارد (ترنس استیسی، ۱۳۹۶: ۱۲۱-۱۲۵).

مایستر اکهارت از عرفای مسیحی (م. ۱۲۶۰-۱۳۲۷) در یک خانواده‌ی شریف در آلمان زاده شد و در جوانی در دسته‌ی دومینکن‌ها وارد شد. او با آموزه‌های آلبرتوس مگنوس (Albertus Magnus) و توماس آکوئیناس (Thomas Aquinas) آشنا شد، مطالعات خود را در پاریس کامل کرد و در آنجا در سال ۱۳۰۲م استاد الهیات شد.

اکهارت به‌عنوان معلم و متفکر میان هم‌عصران خویش بسیار تحسین شده است. متافیزیک جسورانه او تلاشی برای بیان بالاترین اتحاد عرفانی است که عمیقاً ریشه در سنت الهیاتی آگوستینی دارد (King, 2001: 106-107). او معتقد است که ما برای ادراک سرمدیت باید از مسیر زمان عبور کنیم. سرمدیت با این دو عبارت تعریف می‌شود: نخست اینکه در سرمدیت چیزی را نمی‌توان محصور کرد خواه مربوط به آینده یا گذشته باشد و دوم اینکه سرمدیت یکسره فراگیر، تمام و بدون هرگونه توالی است (Kelley, 2008: 33).

بنا بر نظر اکهارت، ورود به حال و وصول به اتحاد سرمدی با خداوند تغییراتی درونی و بیرونی را موجب می‌شود: «خداوند در قدرت خویش همانند حال سرمدی است. اگر روح در این قدرت همیشه متحد با خدا باشد، انسان هرگز پیر نمی‌شود؛ زیرا حالی که خدا در آن نخستین انسان را آفرید، حالی که در آن آخرین انسان از بین می‌رود و حالی که من در آن سخن می‌گویم، همگی نزد خداوند یکسان هستند و یک حال را شکل می‌دهند... اگر من پاره‌ای از زمان را در نظر بگیرم، آن بخش دیروز و یا امروز است. اما اگر حال را در نظر بگیرم، شامل همهٔ زمان‌ها خواهد بود... از آنجا که خداوند در این حال سرمدی بدون حرکت و ساکن است، روحی که زمان، مکان و عدد را در نظر می‌گیرد در موقعیت بدی و بسیار به دور از خدا است... گذشته و آینده نه در خدا هستند و نه خدا در آن‌ها است» (Eckhart, 2016: 39). توجه به این نکته لازم است که زندگی عاری از رنج هدف اصلی آموزه‌های اکهارت محسوب نمی‌شود بلکه پیامد مبارک آن است.

در جهان معاصر، اغلب افراد در نظام زمانی زیست می‌کنند و به‌دلیل سلطهٔ ذهن، سرگشته در فقدان گذشته و ترس مدام از آینده هستند. از این رو امروزه جست‌وجوی راه‌هایی از رنج به‌عنوان یک ضرورت بیش از پیش احساس می‌شود. اکهارت تولی به‌عنوان یک معلم معنوی معاصر (۱۹۸۴م.) بهره‌گیری از نیروی حال و یگانگی با هستی را راه‌کاری برای رهایی از رنج می‌داند. او سال‌های اولیهٔ زندگی خویش را در

آلمان گذراند و بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه لندن در دانشگاه کمبریج محقق و ناظر تحقیق شد. در جوانی، تغییر روحی عمیقی یافت که مسیر زندگی او را تغییر داد و چند سال بعدی را صرف درک، کامل کردن و تعمیق آن تغییر کرد و این آغاز سفر درونی سختی بود. او با هیچ دین و سنت خاصی همسو نیست. آموزه‌های او عمدتاً در دو کتاب *نیروی حال* (*The Power of Now*) و *زمینی تازه* (*A New Earth*) بیان شده‌اند و به‌وضوح انتقال‌دهنده این پیام ساده و در عین حال عمیق اساتید معنوی باستانی هستند که راهی به دور از رنج و به‌سوی آرامش وجود دارد (Tolle, 2005: 235).

از نظر تولی، همسان دانستن خود با ذهن و ناتوانی در متوقف کردن فکر، رنجی دهشت‌آور است که مانع از درک حقیقی آرامش درونی می‌شود. رهایی از این وضعیت، هدف تمام آموزه‌های معنوی و وعده رستگاری حقیقی است. راه چاره روشن‌بینی، یعنی یکی شدن با هستی و در عین حال با درونی‌ترین خود حقیقی و حیات ظهورنایافته است. روشن‌بینی پایان درد، رنج، تضادهای دائمی درونی و بیرونی و همچنین پایان سلطه هولناک تفکر زائد است (تولی، ۱۳۹۳: ۱۷-۱۹). آنچه دیده، شنیده، احساس یا لمس می‌شود و یا درباره آن اندیشیده می‌شود، تنها نیمه‌ای از واقعیت است. این نیمه بعد صورت است که در آموزه عیسی جهان نامیده می‌شود و بعد دیگر پادشاهی آسمان یا زندگی سرمدی (Eternal life) است (Tolle, 2005: 134). برای ورود به قلمرو حال سرمدی، تمریناتی ذهنی ضروری است که طی آن فرد از سلطه ذهن، گذشته و آینده رهایی و با هستی یگانگی می‌یابد. او همانند اکهارت معتقد است که زندگی در حال سرمدی تأثیرات شگرفی در فرد و به تبع آن جهان پیرامون او به جای می‌گذارد.

با توجه به اهمیت مبحث زندگی عاری از رنج زمان، در این مقاله سعی بر این است که به مقایسه نظریات اکهارت و تولی در موضوع حال سرمدی به‌عنوان عامل رهایی‌بخش و فصل مشترک آن‌ها پرداخته شود. نظریات مایستر اکهارت به‌عنوان یک

عارف مسیحی همواره مورد توجه پژوهشگران بوده و مقالاتی در زمینه الهیات سلبی و ایجابی، مبحث انسان‌شناسی و مقایسه ابن عربی و اکهارت در زمینه دگرگونی انسان، همانستی نفس و الوهیت از دیدگاه مولانا و اکهارت، انقطاع و طریق بازگشت نفس به اتحاد دوباره با ذات الهی ارائه شده است. توجه به حال سرمدی و شیوه زندگی مبتنی بر آن، از نوآوری‌های مقاله حاضر است. همچنین بحث مقایسه‌ای با تولی به‌عنوان معلمی معنوی از دیگر ویژگی‌های این نوشتار است. به همین منظور قصد داریم که چگونگی رهایی از زمان و ورود به حال سرمدی را از این دو نظرگاه بررسی کنیم و ببینیم که این شیوه از زندگی چه اثرات مادی و معنوی‌ای در زندگی افراد دارد؟ در ضمن تا حدودی به مقایسه مبنایی نظریات، شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها نیز توجه خواهیم داشت.

۲. انسان و امر فراطبیعی

حصول زندگی سرمدی نتیجه ارتباط انسان با امر فراطبیعی است. از این رو لازم است ابتدا کیفیت چنین ارتباطی در این دو دیدگاه مورد کاوش قرار دهیم. در اینجا اصطلاح فراطبیعی را به کار گرفته شده است؛ زیرا اکهارت و تولی هر کدام واژگان متفاوتی را برای اشاره به این امر به کار می‌برند.

اکهارت برای اشاره به امر فراطبیعی از واژه «خدا» (God) استفاده می‌کند. او در بحث از رابطه روح و خدا بسیار دوگانه‌انگار است، اما در نهایت والاترین اتحاد را تقدیس می‌کند (King, 2001: 108). طبق نظر اکهارت، خداوند به‌طور مطلق، وجودی بسیط است. در خداوند هست و نیست یکسان است و این تا حد زیادی مانع هر گونه تمایزی از سوی او می‌شود. با وجود این، اکهارت بین «الوهیت» (Godhead) و خدا تمایز قایل می‌شود. او الوهیت را قوه پایدار وجود می‌داند. این قوه تمام تمایزات را چنان درون خویش در بر می‌گیرد که گویا هنوز ایجاد نشده‌اند: «زمانی که من در اساس و عمق سکونت داشتم، در سرچشمه و منشأ الوهیت هیچ‌کس از من نمی‌پرسید که قرار بود کجا بروم یا چه کاری را انجام بدهم؛ زیرا هیچ‌کسی وجود نداشت که

بتواند از من پرسش کند. تنها پس از اینکه از آن تجلی نمودم، تمامی مخلوقات من را خدا خواندند...» (Eckhart, 2016: 40). پس همهٔ مخلوقات تنها دربارهٔ خدا سخن می‌گویند. الوهیت سراسر یگانه است و دربارهٔ آن نمی‌توان چیزی گفت. خدا و الوهیت با عناوین عامل و غیرعامل متمایز می‌شوند. تنها خدا دست به کار می‌شود و الوهیت عملی انجام نمی‌دهد. الوهیت سکوتِ تغییرناپذیرِ سرمدی است که هر صورتی را تعالی می‌بخشد.

اکهارت از یک سو با فرض جدایی عنصر بشری و الهی تعالیمی را ارائه می‌دهد که طی آن منجر به درک یگانگی و حالت جوهر یکسان (Homoousion) با خدا می‌شود؛ اما از سوی دیگر بنا بر قرائت غیر دوگانه‌انگار، هریک از ما به دلیل دارا بودن جوهر یکسانی همانند خدا، این امکان را داریم که به مسیح‌هایی تبدیل شویم. او در این رویکرد اظهار می‌کند که جوهر طبیعت ذاتی انسان و خدا یکسان است (Brown Holt, 2004: 18-19). روح تنها با به شکل الوهیت بی‌صورت درآوردن خویش در جایی که عمل و صورتی وجود ندارد و با گم و دفن کردن خویش درون صحرای الوهیت می‌تواند کاملاً شاد باشد. در این صحرا خداوند از خویش پنهان و ناشناخته است؛ این در حالی است که او در تثلیث خود را به‌عنوان نوری زنده آشکار می‌سازد (Eckhart, 2016: 40). به بیان او، ما برای دستیابی به اتحاد با خدا و درک شادی حاصل از آن باید از این جهان و نمودهایش به یک حالت عریانی مطلق دست یابیم تا تولد خدا را در روح تجربه کنیم (King, 2001: 108). بر این اساس در نظر او، وجود یا عدم چنین اتحادی به معنای سرمدی یا زمانی بودن روح است. اگر روح در همهٔ زمان‌ها با خداوند در حال سرمدی متحد باشد، سال‌خورده نخواهد شد. اما افراد پیر می‌شوند و این بدان معناست که روح در حقیقت کاملاً با خدا متحد نیست (Milem, 2002: 68). برخلاف اکهارت، تولی از به‌کاربردن واژهٔ خدا در مفهومی که ادیان بدان اشاره دارند، پرهیز می‌کند. در نظر او چون ادیان در قالب ایدئولوژی تعریف می‌شوند در نتیجه، افراد از طریق آن‌ها هویت می‌یابند و خود را حق و دیگران را باطل می‌دانند. او

به جای واژه خدا، واژه‌های سرچشمه (Source)، حقیقت نهایی (Ultimate truth)، هوش خلاق (Creative intelligence)، حیات بی صورت (Formless life) و به طور کلی زندگی سرمدی (Eternal life) را به کار می‌گیرد. تولی معتقد است که با این حال زیرلایه‌های اعوجاج و تفسیر اشتباه، حقیقت ادیان هنوز درون هسته خویش می‌درخشد. مکاتب یا نهضت‌هایی در تمامی ادیان اصلی توسعه یافته‌اند که نه تنها آن حقیقت را دوباره کشف کرده بلکه در برخی موارد آموزه‌های اصلی را روشن‌تر به نمایش درآورده‌اند. به‌زعم او آیین گنوسی و عرفان در مسیحیت اولیه و قرون وسطایی، صوفی‌گری در اسلام، حسیدیسم و کابالا در یهودیت، ادویتا ودانتا در هندوییزم و ذن در بودیسم بر تحقق و تحول درونی تأکید دارند. از طریق این مکاتب، ادیان قدرت قابل تغییر آموزه‌های اصلی را دوباره به دست آورده‌اند؛ اگرچه در اکثر موارد تنها اقلیت کوچکی به آن‌ها دسترسی داشته‌اند (Tolle, 2005: 13-14).

با این دیدگاه، تولی آموزه‌های خود را معنویت تازه (New Spirituality) می‌نامد. این معنویت به عبارت بهتر، ایجاد تغییری در آگاهی است که تا حدود زیادی خارج از ساختار ادیان رسمی موجود است. روشن‌بینی یا آگاهی حقیقی، حس یکی بودن با هستی سرمدی و ارتباط با جوهره بی‌زوال و درونی است. از نظر تولی، هستی احتمالاً به نظام حاکم بر عالم ماده اشاره دارد. عدم احساس این پیوستگی، حس نادرست جداافتادگی از خود و دنیای پیرامون را ایجاد می‌کند. در بیان تولی، واژه هستی دربردارنده مضمونی از خدا نیست. این واژه مفهومی باز و نامحدود را ارائه می‌کند که نمی‌توان از آن تصویری ذهنی ایجاد کرد (ترنس استیس، ۱۳۹۶: ۱۳ و ۱۵). تولی روشن‌بینی را تغییر در وضعیت آگاهی از بیرون به درون می‌داند، حال آنکه روشن‌بینی در بیان اکهارت، معرفتی شهودی است. از این رو اکهارت ادعا دارد که با ادراک حال سرمدی «برای این فرد در حقیقت همه شگفتی‌ها از بین می‌رود و همه چیزها در او همان گونه باقی می‌مانند که در واقع هستند. بنابراین او از اوضاع آینده و یا هر پیشامدی، هیچ چیز تازه‌ای دریافت نمی‌کند» (Kim, 2010: 33-34). این وضعیت به

معنای حصول معرفت شهودی است، اما تولی در نظریات خویش فاقد چنین مدعایی است. تغییر در آگاهی زمانی رخ می‌دهد که هویت فرد از حبس در صورت‌ها رهایی می‌یابد. این رهایی با ایجاد فضای درونی، سکوت و آرامش عمیقی را حتی در برخورد با اموری حاصل می‌کند که نامساعد به نظر می‌رسند. هنگام یکی شدن با هستی در لحظهٔ حال سرمدی می‌توان از لذت تجارب حسی بدون غرق شدن و وابستگی درونی به آن‌ها بهره برد و در آفرینش مشارکت کرد. همهٔ رنج‌ها به‌علت ارزش دادن بیش از حد به صورت و ناآگاهی از بُعد فضای درونی است (Milem, 2002: 136-137). حضور در سرمدیت، بی‌ثباتی همهٔ این صورت‌ها را نشان می‌دهد. در این حال به‌دلیل جریان احساس عمیق زنده بودن، انسان از هر عملی که در آن کاملاً حاضر است، لذت می‌برد و هر عمل، او را با وجود و نیروی پنهان در پس تمامی خلقت مرتبط می‌سازد (Ibid: 177-178).

۳. خلقت و سرمدیت

زندگی در سرمدیت به‌عنوان نظریهٔ مشترک اکهارت و تولی، ما را به بحث از عمل خلقت رهنمون می‌سازد. اکهارت موضوع خلقت را امری سرمدی می‌داند و از نظر او، خداوند پیوسته در حال بسیط سرمدی یا حال تقسیم‌ناپذیر خلق کرده است. چون در سرمدیت گذشته و پس از این وجود ندارد، آنچه هزاران سال قبل رخ داده است و آنچه هزاران سال پس از این رخ خواهد داد و آنچه هم‌اکنون رخ می‌دهد، همگی در سرمدیت یکی هستند. جهان ظهور ناشی از سرمدیت است؛ زیرا هیچ زمانی نبوده که جهان نباشد یا تا آن زمان موجود نشده باشد. خداوند جهان را در سرمدیت حال ایجاد کرده است؛ به‌عبارتی خداوند در این سرمدیت است و آن سرمدیت، خداوند است (Kelley, 2008: 160).

اکهارت معتقد است که خودِ خداوند اصل آفرینش است و خلقت را در آغاز یعنی درون خویش پدید آورد. او آغاز و انجام همه‌چیز و موجود در یک حال سرمدی است. بنابراین تجلی سرمدی افراد الهی نیز در این حال رخ می‌دهد. ازاین‌رو، این

تصور خطا است که خداوند برای خلق جهان منتظر لحظه خاصی بود. خداوند جهان را به صورت هم‌زمان با زایش پسر خلق کرد (Copleston, 1953: 190-191). بنابراین تأخیر یا فاصله‌ای از زمان و مکان میان حال واحد نخست سرمدی و خلقت جهان وجود ندارد. از منظر مخلوقات زمانی به نظر می‌رسد که خداوند وجود بخشیده است و آن‌ها به‌طور مداوم آن را دریافت کرده‌اند. اما از نظرگاه خداوند، او در سرمدیت یک بار برای همیشه خلق می‌کند و محل تلاقی زمان و سرمدیت یعنی اولین لحظه سرمدیت اشاره به مفهوم مطلق همه لحظات دارد (Kikuchi, 2014: 153).

در نظرگاه اکهارت، خداوند فراتر از قبل، بعد، کهنه و تازه است. بنابراین پیش از خلقت آسمان‌ها و زمین، هیچ قصد تازه‌ای در او برای خلقت به وجود نیامد. خلقت از سرمدیت در خدا و در عقل (intellect) او شکل گرفته است. انسان به صورت متوالی می‌اندیشد و بنابراین ذهن او با توجه به خلقت دو عمل مختلف قصد و خلق را تأیید می‌کند. اما عمل الهی یک عمل واحد، تغییرناپذیر و تفکیک‌نشده و به عبارتی، صرف بودن است. بنابراین خداوند در یک عمل و قصد واحد، به پسر که به همان اندازه خویش سرمدی است، وجود بخشید و جهان را نیز خلق کرد. به تعبیر اکهارت، خداوند یک بار سخن گفته است، من دو مرتبه آن را شنیده‌ام (Kelley, 2008: 161-162). باید به این نکته توجه داشت که خداوند از طریق کلمه، خلقت را به صورت سرمدی تصور و اراده کرده است، اما موضوع عمل خلقت یعنی جهان واقعی، سرمدی نیست. خدا از ازل خلق کرد، اما مخلوق از ازل نیست. خلقت و هر عمل خدا، ذات واقعی اوست، اما منطقاً نتیجه نمی‌شود که اگر خدا جهان را از ازل خلق کرد، به این دلیل جهان از ازل موجود است (Copleston, 1953: 190-191).

واژه خلقت در بیان تولی نیز در دو مفهوم زمانی و سرمدی و با تأکید بر معنای سرمدی مورد توجه است. برخلاف اکهارت که در یک نظام عرفانی خلقت سرمدی و زمانی را توصیف می‌کند، تولی در بحث از خلقت زمانی جهان، به نظریات ستاره‌شناسان در این زمینه استناد می‌کند. جهان پنجاه بلیون سال قبل در انفجاری

عظیم به وجود آمده، تا به حال گسترش یافته و به لحاظ پیچیدگی رشد کرده است. این حرکت از وحدت به سوی کثرت است و به تدریج معکوس خواهد شد. هستی از آن پس از گسترش بازمی‌ایستد و دوباره شروع به انقباض می‌کند و سرانجام به ظهور نایافته یعنی نیستی ادراک‌ناشدنی بازمی‌گردد. احتمال دارد که دوره‌های حیات، انبساط، انقباض و مرگ بارها و بارها تکرار شوند (Tolle, 2005: 167).

اما مفهوم سرمدی واژه خلقت در بیان تولی در ارتباط با جهان و انسان تعریف می‌شود. فرد روشنی‌یافته که انعکاسی کوچکی از جهان بزرگ است، با تأمل برای خویش دو هدف درونی و بیرونی را می‌یابد. هدف درونی مربوط به وجود و هدف بیرونی مربوط به عمل است (Ibid: 155). هستی نیز دو هدف درونی و بیرونی دارد که از اهداف فرد جدا نمی‌شوند؛ هدف بیرونی خلق صورت و تجربه تعامل صورت‌ها و هدف درونی بیداری در ذات بی صورت است. تلفیق دو هدف درونی و بیرونی، یعنی جهان و خدا، آوردن آن ذات به جهان صورت و در نتیجه تغییر جهان و خلق جهانی تازه، کاری است که به انسان‌ها واگذار شده است. دو حرکت خلق و بازگشت دوباره به مبدأ ناشناخته در بدن انسان به شیوه‌های مختلفی مانند انبساط و انقباض بی‌وقفه قلب، دم و بازدم و نیز چرخه خواب و بیداری منعکس می‌شوند. این حرکت بازگشتی در حقیقت هویت‌زدایی فرد از آگاهی از صورت است. تجزیه صورت، از طریق پیروی، بیماری، ناتوانی، فقدان و... سبب بیداری معنوی و رهایی از کنترل ذهن می‌شود (Ibid: 168-170).

در مقام مقایسه می‌توان گفت با توجه به چشم‌انداز عرفانی اکهارت به عمل خلقت، در عرفان اکهارت به لحاظ نظری موضوع تجلیات و مراتب حق در قالب تقسیم‌بندی الوهیت و خدا مطرح می‌شود؛ اما در بیان تولی، چنین مراتبی برای هستی در نظر گرفته نمی‌شود. در دیدگاه اکهارت پس از اتحاد و در نتیجه زایش مسیح در روح، هر عملی در جهان واقع در پیوند با سرمدیت است. از این رو به نظر می‌رسد در بیان او عمل خلقت صرفاً امری الهی است؛ اما تولی در بحث از خلقت جهان مادی تنها از

زمانی بودن آن سخن می‌گوید. به عبارتی دربارهٔ خلقت، اصل سرمدی بودن عمل خلقت جهان مورد بحث او نیست. او تنها تأکید دارد که با پیوند با حال سرمدی در جهان واقع، نظام سرمدیت حاکم و بر این اساس جهانی تازه خلق می‌شود. امر خلقت در جهان تازه، عملکرد هستی است. او معتقد است که هوش جهانی از طریق انسان خلق می‌کند و به این طریق انسان در امر خلقت مشارکت می‌کند (تولی، ۱۳۹۳: ۱۷۳).

۴. اتحاد با امر فراطبیعی

اتحاد با خدا که در نتیجهٔ ادراک حال سرمدی رخ می‌دهد، هدفی مهم و ضروری در عرفان مسیحی و موضوع اصلی مواعظ اکهارت است. به عقیدهٔ او، شخص می‌تواند به صورت خیر بسیطی که همان خداوند است، دربیاید و به برکت شرافت خداداده به طرز شگفت‌آوری به خدا برسد. تمامی تعالیم عرفان مسیحی به نوعی سلوک برای اتحاد با خدا و زایش دوبارهٔ مسیح است. این در حالی است که در بیان تولی هر چند تعالیم عملی وجود دارد و حتی ممکن است پیش‌فرض‌هایی از عرفان در خود داشته باشند، او تنها به آثار و پیامدهای تجربه‌پذیر آن در جهان تازه و برای عموم توجه دارد. تجربه‌پذیر بودن در اینجا یعنی نتایج آن در زمینه‌های مختلف زندگی مادی قابل بررسی است. این تجربه‌پذیری متفاوت از معنای تجربهٔ عرفانی است که به اهل سلوک اختصاص دارد و اکهارت به نمادهای آن در قالب باکرگی یا ثمردهی در وضعیت همسری اشاره می‌کند. او دربارهٔ زایش پسر یا کلمه در روح و دربارهٔ نفوذ به جوهر الوهیت سخن می‌گوید و زمینه‌ای را توصیف می‌کند که اساس خدا و روح است. همچنین به منظور نشان دادن افرادی که به خدا نزدیک یا یگانه با او هستند، از نمادهای مختلف مرد شریف، شخص عادل، همسر باکره، فقر در روح و... استفاده می‌کند. از سوی دیگر، تولی نیز شیوه‌های مختلفی را برای اتحاد با هستی ارائه می‌دهد که شباهت‌های زیاد و البته تفاوت‌هایی با نظریات اکهارت دارند. به‌طور کلی، در یک تقسیم‌بندی می‌توان گفت که اکهارت پنج شیوهٔ متفاوت از اتحاد با خدا را بیان می‌کند. در ادامهٔ بحث، ذیل توصیفات اکهارت در هر مورد، به مقایسهٔ نظر او با تولی پرداخته می‌شود.

۱-۴. ترک و عدم وابستگی

اکهارت بیان می‌کند که مسیر اتحاد با خدا با تمرین ترک (detachment) حاصل می‌شود. ترک شامل رها کردن آرزوها و اهداف خودمحورانه است. او از زندگی بدون چرایی یعنی عمل کردن بدون توجه به علاقه شخصی سخن می‌گوید. هر عملی که چرایی دارد، عملی الهی نیست. چنین عملی یا هیچ سهمی در فضایل ندارد یا آن فضیلت برای رسیدن به سعادت جاودانی ضروری نیست (Connolly, 2014: 8). ترک، یک زندگی توأم با خدمت فروتنانه به دیگران و نیز متانت و آرامش را در شرایط خوب یا بد به دنبال دارد. هرکس می‌خواهد به پسر باردار شود و همانند مریم او را بزاید، می‌بایست در ابتدا همه وابستگی‌های خود را به امور پیش پا افتاده کنار بگذارد. این مدل از اتحاد با خدا وابسته به عمل انسانی در زمان است (M. Hackett, 2013: 339-340).

در این نوع از اتحاد دو مفهوم مالکیت (Ownership) و باکرگی (Virginity) مطرح می‌شود. مالکیت و باکرگی روابط مختلف روح با زمان هستند. مالکیت وضعیتی است که در آن روح مرتبط با پیش و پس از این است و در وضعیتی زمانی قرار دارد. باکرگی که وضعیت عدم دل‌بستگی به عمل و معرفت است و با ترک حاصل می‌شود، نشان از سرمدیت دارد و در همین حال حاضر سرمدی موجود است. شخص باکره به گونه‌ای است که هنگام نیستی و در وجود سرمدی خویش بوده است (Milem, 2002: 55). تصویر باکره با توصیف معنای همسر کامل می‌شود. با ترک و رهایی روح، حرکت از باکرگی به سوی اتصال رخ می‌دهد. روح در مرتبه باکرگی هیچ حاصل و میوه‌ای ندارد و تنها پذیرای هدیه الهی است. همسر بودن برتر و شریف‌تر از باکره بودن است. همسری زمانی است که روح ثمربخش می‌شود و پرستش و سپاسگزاری را به این هدیه الهی پیشکش می‌کند. برای انسان، پذیرش خداوند درون خویش نیک است اما برای خدا، ثمربخش بودن در روح بهتر است؛ زیرا رهاورد شکرگزاری، تنها ثمردهی است و باروی یک همسر همان سپاسگزاری او محسوب می‌شود. روح عیسی

را می‌زاید و این عمل برای خدا درون قلب پدرانه اتفاق می‌افتد. روح و خدا در زایش عیسی متحد هستند اما درحالی‌که یگانگی دارند، همچنان تمایز میان آن‌ها مطرح است (Ibid: 58-59, 190 & 217). فقط در صورت همسری است که هدیه بزرگ باکرگی، پربرکت‌تر و بهتر و در غیر این صورت نابود می‌شود. از آنجا که باکرگی سرمدی است، موقعیت همسر بودن نیز احتمالاً سرمدی است و این دو وضعیت لازم و ملزوم یکدیگرند (Ibid: 60). همسر باکره در سرمدیت می‌زاید و زایش صد بار، هزار بار یا به میزان غیرقابل شمارش در روز رخ می‌دهد؛ زیرا زمان نمی‌تواند هیچ محدودیتی برای او اعمال کند (Ibid: 63).

در تعالیم تولی، تمرین ترک در حقیقت ترک وابستگی ذهن به‌عنوان مانعی برای ادراک سرمدی است. در اینجا نیز ترک برخلاف دیدگاه اکهارت، نوعی پرهیزکاری و امری الهی نیست. تولی به‌جای واژه نفس از واژه نفس (Ego) استفاده می‌کند. هویت‌یابی نفس با اشیا، وابستگی و فکر دائم به آن‌ها را ایجاد می‌کند. این وابستگی سبب ایجاد جامعه مصرفی کنونی شده که در آن تنها معیار پیشرفت، خواستن بیشتر است. کوشش بی‌حد و حصر برای به‌دست‌آوردن دارایی‌های بیشتر و رشد بی‌پایان، عملی غیرعادی و نوعی بیماری است. در نظر تولی هر شیء وجودی است که در حیات بی‌صورت ریشه دارد و از این‌رو دارای حرمت است. در زندگی کنونی استفاده از اشیا به‌عنوان وسیله‌ای برای هویت‌یابی مانعی برای احترام به آن‌هاست (Tolle, 2005: 25 & 26). برون‌رفت از وابستگی زمانی است که فرد در پی هویت‌یابی در متعلق اشیا نباشد. تنها آگاهی از وابستگی سرآغازی برای تغییر در آگاهی است (Ibid: 31).

هدف عمیق ترک، آگاه ساختن انسان از زودگذر بودن هر موقعیت و ناپایداری صورت‌های خوب یا بد است. این آگاهی سبب کاهش وابستگی و دوری از هویت‌یابی توسط آن‌ها می‌شود. با پذیرش ناپایداری امور و اجتناب‌ناپذیری تغییر می‌توان از جهان بدون ترس از فقدان یا نگرانی درباره آینده لذت‌پایداری برد (Ibid: 31).

۱۳۶). اکهارت ترک را رها کردن اهداف خودمحورانه می‌داند. تولی نیز از ترک وابستگی به اموری همچون خواسته‌ها، نتایج امور، خاطرات و فکر کردن و سخن گفتن درباره‌ی گذشته سخن می‌گوید (Ibid: 31; Shah-Kazemi: 136, 172).

اگر بخواهیم از تفاوت‌های دو دیدگاه در این زمینه سخن بگوییم، باید به این موضوع اشاره کنیم که آگاهی و حضوری که تولی به آن اشاره می‌کند، مشابه مفهوم تولد عیسی در نظریات اکهارت است اما او به جای عیسی از کلمه‌ی حضور استفاده می‌کند. ادراک این حضور، عدم وابستگی را به دنبال دارد. عیسی همان جوهره‌ی خدایی درون انسان است. تنها تفاوت بین عیسی و حضور این است که عیسی به الوهیت ساکن در انسان بدون توجه به وجود آگاهی بازمی‌گردد اما حضور به معنای الوهیت با وجود خدایی بیدار شده در انسان است. عیسی به گستره‌ی بی‌زمان و سرمدیت رفته بود، بنابراین به مسیح یعنی حضوری برای آگاهی ناب تبدیل شد. بازگشت مسیح به معنای از راه رسیدن مرد یا زنی با شکل جسمانی نیست بلکه بازگشت با تحول در آگاهی یعنی حرکت از زمان به حضور و از تفکر به آگاهی ناب رخ می‌دهد (تولی، ۱۳۹۳: ۹۴). همچنین می‌توان گفت که در عرفان اکهارت، عیسی به‌عنوان انسان کامل معرفی می‌شود، اما در تعالیم تولی الگویی برای کمال وجود و موضوعیت ندارد. حتی اگر راجع به انسان مورد نظر تولی، قائل به کمالی باشیم غایت کمال هر فرد، رسیدن به صلح درونی و رهایی از رنج است و بنابراین الگویی بیرونی و فراگیر وجود ندارد. باید در نظر داشت که معادل‌سازی‌های تولی برای نفس و مسیح با کلمه‌های نفس و حضور به همراه یک فروکاهش معنای عرفانی و الهی به معنای دنیوی و روان‌شناختی است.

۲-۴. اتحاد عقلانی و رهایی از ذهن

اکهارت درباره‌ی خدا به‌عنوان حاضر در قوه‌ی ذهنی خاص روح یعنی عقل سخن می‌گوید. عقل، قدرت روح برای کسب معرفت و شرافتی است که توسط خدا به روح اعطا می‌شود. خداوند در عقل همیشه سبز، خرم و شکوفا در تمام لذت و در همه

شکوهی است که او فی نفسه هست. در اینجا مدل متفاوتی از اتحاد وجود دارد که حضور خدا در آن سرمدی به نظر می‌رسد (M. Hackett, 2013: 340). در قوه عقلانی و غیرمخلوق، روح از خداوند رها می‌شود و به الوهیت یعنی حالت اتحاد قبل از خلقت موجودات باز می‌گردد. عقل ظرفیت درک خدا را در اتحادی خالص دارد. در این اتحاد رابطه عقل با خدا فراتر از ارتباط رودررو به‌عنوان وجودی هم‌پایه است و روح تا حدودی با خدا یک نفس فراتر را شکل می‌دهد. اکهارت شناخت روح را به‌عنوان کلیتی غیرمخلوق و خداگونه انکار می‌کند. اما روح محل پایدار عقل الهی به‌عنوان قوه‌ای غیرمخلوق و ناتوان از خلقت است. روح مناسب‌ترین محل برای وجود الهی و قابل فهم خداست؛ زیرا با خودشناسی، خدا تجلی اشخاص تثلیث را همانند خلقت جهان در باطنی‌ترین و بلندمرتبه‌ترین بخش از روح به انجام می‌رساند (Kikuchi, 2014: 175-176).

تولی همانند اکهارت به‌طور مشخص به چگونگی اتحاد عقلانی با امر فراطبیعی اشاره نمی‌کند. او با نگرشی سلبی، اختلال عملکرد ذهن را مانعی برای اتحاد ذکر می‌کند که با سکوت و تمرکز بر ذهن مرتفع می‌شود. تولی برای این اختلال از واژه شیطان استفاده نمی‌کند اما آن را ناآگاهی، بیهوشی یا جنون می‌خواند. الگوهای ذهنی حاصل از این اختلال از آغاز در زندگی انسان‌ها درد و رنجی غیرقابل تصور ایجاد کرده و سبب ترس، آرزوی برتری، جنگ و خشونت شده است. تلاش برای انسان‌بهرتر یا خوب شدن تنها با تغییر در آگاهی و یکی‌شدن با هستی به نتیجه می‌رسد (تولی، ۱۳۹۳: ۱۲ و ۶۲). هستی سرمدی فراتر از محدوده صورت‌ها، ماوراء بلکه در عمق همه‌چیز است. هستی تنها زمانی قابل درک است که ذهن در سکوت و متمرکز بر حال باشد (همان: ۱۴). با ناظر بودن بر ذهن دسترسی به سطح بالاتری از آگاهی ممکن می‌شود که ذهن تنها بعد بسیار کوچکی از آن است (همان: ۱۷). در این وضعیت خلسه‌گونه، آگاهی و هشیاری افزایش می‌یابد و حضور و وجود با چنان شدت و لذتی احساس می‌شود که تمام دنیای خارج در مقایسه با آن بی‌اهمیت

می‌شود (همان: ۱۹). با آگاهی از ذهن تسلط بر احساسات و هیجانات که نقطه تلاقی ذهن و جسم هستند، حاصل می‌شود و آن‌ها به سمت بیداری هدایت می‌گردند (همان: ۲۴).

۳-۴. قصر کوچک و فضای درونی

اکهارت می‌گوید که خدا برای روح به شیوه باطنی تر و صمیمی‌تری نیز حاضر است. او از قصر کوچکی درون روح سخن می‌گوید که آن را تعمداً از قدرت روح متمایز می‌سازد. این قصر کوچک، تنها و آزاد از همه صورت‌ها و نام‌هاست. این اتحاد شبیه به نوع قبلی به جای زمانی، سرمدی به نظر می‌رسد، اما در لایه‌های عمیق‌تر نوع قبلی رخ می‌دهد. در این اتحاد کامل، خدا و روح یکسان هستند و نمی‌توان آن‌ها را متمایز ساخت (M. Hackett, 2013: 340). خداوند اساس روح است؛ یعنی روح بخشی از خداست یا خدا درون روح باقی می‌ماند. روح به همان اندازه منشأ عالی رتبه و ذات بلندمرتبه خویش، شرافتی درونی دارد. در عمق درونی هر یک از ما انعکاس کاملی از خلوص الهی است که اکهارت آن را بارقه کوچک در روح، قصر درونی و مرد شریف می‌نامد. خداوند کلمه‌ای ناگفته درون روح است و از این رو هر سخنی راجع به آن بیهوده به نظر می‌رسد (Shand, 2003: 193-194). در اینجا به جای اینکه روح خارج از جسم وارد اتحاد با خدا گردد، خدای متعال به صورت پیوسته ساکن در مرکز روح انسان تجربه می‌شود (Allen, 2016: 91).

تولی نیز مشابه اکهارت به فضایی درونی (Inner space) و وضعیتی عاری از صورت اشاره می‌کند که اتحاد با سرمدیت در آنجا رخ می‌دهد. با عدم دلبستگی، عدم قضاوت و عدم مقاومت، مزیت برتر رهایی از اسارت در صورت حاصل می‌شود و فضایی درونی برمی‌خیزد که به صورت ثبات و آرامشی لطیف و عمیق نمایان می‌شود. از این رو اطراف هر رخداد، هر احساس و نیز مابین افکار فضایی ایجاد می‌شود. این فضا آرامشی الهی را متجلی می‌کند و در این حال می‌توان بدون اهمیت دادن بیش از حد به امور جهان، از آن‌ها لذت برد و به آن‌ها احترام گذاشت، می‌توان در رقص

خلقت مشارکت کرد و بدون وابستگی به نتیجه، پویا و سرزنده بود. در آگاهی فضایی علاوه بر آگاه بودن از اندیشه‌ها و احساس‌ها، جریان زیرینی از آگاهی یعنی آگاهی از آگاه بودن نیز وجود دارد. بنابراین زمانی که امور در صحنه رخ می‌دهند، احساس ثبات درونی در پس‌زمینه، نشان از آگاهی فضایی دارد. راه دستیابی به این فضای درونی توجه به سکوت است (Tolle, 2005: 136-137). درست همان‌گونه که صدا نمی‌تواند بدون سکوت وجود داشته باشد، هیچ‌چیز هم نمی‌تواند بدون بی‌چیزی و فضای خالی وجود داشته باشد. فضا و سکوت به‌نوعی برون‌گرایی فضا و سکوت درونی یعنی همان زهدان بی‌نهایت و خلاق هستی به شمار می‌روند (تولی، ۱۳۹۳: ۱۲۶-۱۲۵).

۴-۴. اتحاد با خالق و بدن درونی

گاهی اکهارت مفهوم سستی اتحاد با خدا را به‌عنوان خالقی در نظر دارد که وجود همه‌چیز را تداوم می‌بخشد. این نوع از اتحاد بدان معنا است که تنها خدا واقعا وجود دارد و مخلوقات صرفاً به برکت وجود خداوند موجودند و این وجود را از او وام دارند. همهٔ مخلوقات نیستی صرف هستند؛ زیرا وجود آن‌ها وابسته به حضور خداست. در این تفسیر هر مخلوقی بی‌تردید از پیش به‌سبب وجود، با خدا متحد است. این‌گونه از اتحاد را می‌توان از لحاظ زمانی به‌عنوان چیزی دریافت که هر لحظه نو می‌شود؛ اما این اتحاد ریشه در عمل سرمدی خلقت خدا نیز دارد. اگرچه این تفسیر، خدا و موجودات را به هم متصل می‌کند، می‌توان از آن‌ها جداگانه سخن گفت. خداوند منشأ وجودی است که به‌درستی مالک آن است درحالی‌که مخلوقات صرفاً وجود را دریافت می‌کنند و وام می‌گیرند (M. Hackett, 2013: 340-341). وجود مخلوق در نخستین لحظهٔ خلقت از عدم، از خداوند وام گرفته شده و متمایز از خالق است. در لحظهٔ بعدی خلقت با توجه به علم الهی، وجود مخلوق در وجود پسر نامتمايز و در رابطه‌ای یگانه با خالق است (Wendlinder, 2016: 11-12).

تولی در توصیف اتحاد امر فراطبیعی با مخلوقات با اکهارت هم‌نواست. او توجه به

بدن انسان به‌عنوان مخلوق را به‌عنوان محلی برای اتصال به سرمدیت لازم می‌داند. انسان در اثر محدودیت ذهن و قطع ارتباط با هستی، جسم را نشانی از ناپایداری، محدودیت و مرگ می‌پندارد؛ اما در واقع شکوه و جلال حقیقت سرمدی درون همین بدن نهفته و جسم تنها یک پردهٔ وهمی بسیار نازک بر روی هستی سرمدی است (Tolle, 2005: 105). آدم و حوا پس از اینکه از وضعیت یگانگی به جهان اوهام وارد شدند، خود را در بدنی برهنه دیدند و ترسیدند. بنابراین انکار سرشت حیوانی به‌دلیل وحشت از غرق شدن در محرک‌های غریزی و بازگشت به ناآگاهی شکل گرفت. انسان در صدد بود تا از طریق انکار نقاب جسم با نفس‌گشی و ریاضت جسم، حقیقت الهی پنهان‌شده در آن را بیرون بکشد. این تجربیات تنها لحظات کوتاهی از رهایی از ماده را به ارمغان می‌آورند. اما تولی معتقد است که تحول از طریق جسم صورت می‌گیرد و هیچ استاد معنوی هرگز طرفدار جنگیدن با بدن و ترک آن نبوده است (Ibid: 102-103).

راه اتصال دائم به وجود درونی، احساس آن در تمام مدت است. هرچه آگاهی از وجود درونی بیشتر شود، زندگی به‌سرعت آرامش و عمق می‌یابد و متحول می‌گردد. با تمرکز بر انرژی درونی، فرد به حال سرمدی متصل می‌شود و در ذهن و دنیای بیرونی گم نمی‌شود (Ibid: 106). تفاوت نظرگاه تولی با اکهارت در این باره آن است که اکهارت چنین اتحادی را امری سرمدی می‌داند که ما تنها از آن آگاهی می‌یابیم اما تولی آگاهی را برای ایجاد دائم چنین اتصالی ضروری می‌داند.

۵-۴. اتحاد در عملکرد و عمل بیدار شده

گاهی اکهارت از خدا و روح به‌عنوان متحد در عملکرد و نه وجود سخن می‌گوید. او در این راستا اغلب یکی از ایده‌های پیشین دربارهٔ اتحاد را بسط می‌دهد. در اینجا خلقت عملی است که در آن خداوند و مخلوقات متحدند: «عمل‌کننده و عمل‌شونده یکی هستند. اگر نجار کار نکند، خانه ساخته نمی‌شود. زمانی که تبر بازمی‌ایستد، شیئی که تبر بر آن زده می‌شود نیز ساکن می‌شود. خدا و من در عملکرد یکی هستیم؛ یعنی

او کار می‌کند و من می‌شوم» (DWD, 1936-2007: III, 69-70) خدا و روح در یکی از نیروهای عقل متحدند و این اتحاد به دلیل عملکرد عقل است. بنابراین اکهارت به عملکرد معرفت و نقش آن در پیوند دادن روح با خدا اشاره دارد. در هر دو حالت خدا و روح یا مخلوقات از یکدیگر جدا باقی می‌مانند درحالی‌که با یکدیگر عمل می‌کنند (M. Hackett, 2013: 341).

تولی نیز به عمل بیدار شده (Awakened doing) اشاره می‌کند و آن را نوعی از اتحاد عملی با امر فراطبیعی به‌عنوان جنبه بیرونی دگرگونی آگاهی می‌داند. آگاهی بیدار شدن از رؤیای صورت است اما به معنای انحلال جهان و همه صورت‌ها نیست. مشابه نظر اکهارت در اینجا نیز عمل با معرفت و آگاهی همراه است. انسان روشنی‌یافته‌ای که معنای عمل بیدار شده را فراگرفته حتی درحالی‌که صورت‌ها را خلق و تجربه می‌کند، قادر به آگاه ماندن از خود است. عمل بیدار شده هماهنگی هدف بیرونی یعنی آنچه انجام می‌دهیم با هدف درونی یعنی بیداری و بیدار ماندن است و یگانگی با هدف بیرونی هستی را در پی دارد. آگاهی از طریق اندیشه در عمل وارد می‌شود، آن را هدایت می‌کند و قدرت می‌بخشد. در این حالت، واژگونی اولویت‌ها اتفاق می‌افتد و در انجام هر عملی حالت آگاهی فرد، عامل اصلی و آن موقعیت و عمل، عامل ثانوی است. تولی وجود سه کیفیت پذیرش، لذت و اشتیاق در عمل را نشانه جریان یافتن آگاهی و ایجاد هماهنگی حیات با نیروی خلاق هستی می‌داند و بدیهی است که نبود این سه، به معنای نبود اتصال بین آگاهی فرد و آگاهی هستی و در نتیجه، ایجاد رنج برای خود و دیگران است (Tolle, 2005: 175-177). بنابراین تفاوت نظرگاه اکهارت و تولی در آن است که از نظر اکهارت، هر عملی صرفاً از جانب خدا صورت می‌گیرد و معرفت عبارت است از آگاهی از این وضعیت، درحالی‌که در نظرگاه تولی می‌بایست با افزایش آگاهی فردی در جهت هماهنگ شدن با آگاهی جهانی در جریان عمل تلاش کرد.

۵. زندگی سرمدی، جهانی تازه

همه آنچه گفته شد، زمینه‌سازی برای بحث از زندگی در سرمدیت به‌عنوان هدف اصلی این پژوهش است. اکهارت اشاره می‌کند که در نتیجه اتحاد عقلانی با خداوند روح قادر به شنیدن حکمت سرمدی (Eternal wisdom) و آماده زندگی سرمدی خواهد شد. حکمت سرمدی می‌گوید: «کسی که صدای مرا می‌شنود شرمنده نمی‌شود. اگر او شرمسار از چیزی است، شرمسار از شرمنده بودن است. آن‌که در کار من است مرتکب گناه نمی‌شود. آن‌که مرا آشکار می‌سازد و مرا ساطع می‌کند، صاحب زندگی سرمدی خواهد شد. هرکسی که می‌خواهد حکمت سرمدی پدر را بشنود، بایستی در درون، می‌بایست در خانه و باید یگانه باشد. در آن هنگام او می‌تواند حکمت سرمدی پدر را بشنود» (DWD, 1936-2007: IV, 30-31). جسمانی بودن، کثرت و زمان‌مندی مانع از شنیدن کلمه حکمت سرمدی می‌شود. کسی که از این سه امر عبور کند و کاملاً وارسته شود، در سرمدیت، در روح و در یگانگی زندگی خواهد کرد. موضوع حکمتی که پدر سرمدی تعلیم می‌دهد، وجود، ماهیت و الوهیت مطلق خود اوست. همه این امور کاملاً در پسر و فرزند یگانه او آشکارند و بنابراین پدر همانندی با پسر را تعلیم می‌دهد. کسی که از این سه مانع عبور کند، پسر مولود او و صاحب هر آن چیزی است که متعلق به پسر یگانه اوست (Eckhart, 1986: 267).

بنا بر آنچه گفته شد، زندگی سرمدی چیزی جز حیات خداگونه و تولد دوباره در عیسی نیست. اکهارت بر دگرگونی طبیعت بشری مسیح به‌عنوان الگوی زندگی سرمدی، به طبیعت الهی تأکید دارد. به عقیده او تجسّدی که در شخص مسیح رخ داد، به‌طور مشابه در هر فرد بشری نیز رخ می‌دهد (Kikuchi, 2014: 183). روح در این حالت لذت دوباره متولدشدن به‌عنوان پسر سرمدی پدر را تجربه می‌کند. هنگامی که زندگی انسان در معرض زمان و جسم است، متحمل همه رنج‌هایی است که به هر بشری می‌رسد؛ اما لحظه کشف این استعداد خداگونه، او بلافاصله از اسارت زمینی رها می‌شود و طعم خداگونه سرمدی بودن را می‌چشد (Kim, 2010:)

33). در حال اتحاد، شخص وارسته‌تر و ثروتمندتر و شریف‌تر از حالتی که در آن از خویش بیرون رفته بود، به خانه بازمی‌گردد. دارایی‌هایی که در وضعیت کثرت ترک شده بود و حتی بیشتر از آن دوباره به‌طور کامل در وحدت بازمی‌گردد و در آزادی کامل و عریانی خالص زندگی می‌کند. این آزادی به دلیل آن است که هیچ‌چیز اندک یا بسیاری هدفی برای دستیابی نیست؛ چون هر آنچه متعلق به خداست، از آن چنین کسی است. به عبارت دیگر، هر آنچه خداوند انجام می‌دهد، او نیز انجام می‌دهد و هر آنچه خداوند خواستار است، او نیز آرزو دارد و خداوند هر آنچه هست او نیز هست. برای مردی چنین شریف هیچ‌چیز نمی‌تواند زیان‌آور و گمراه‌کننده باشد (Eckhart, 1981: 190).

به عقیده اکهارت، برای فهم چستی زندگی سرمدی راهی جز تجربه آن وجود ندارد. هیچ‌کس بهتر از کسی که خود دارای حرارت است، نمی‌داند که حرارت چیست. هیچ‌کس بهتر از کسی که حکمت دارد، نمی‌داند حکمت چیست. هیچ‌کس بهتر از کسی که خود زندگی سرمدی است، نمی‌داند آن چیست. زندگی سرمدی یعنی عیسی می‌گوید: «زندگی سرمدی صرفاً همان کسی است که شما را می‌شناسد، یعنی خداوند یکتای حقیقی» (Kim, 2010: 311). در حال الهی، خداوند اولین انسان را خلق کرد و آخرین انسان می‌میرد و روح همه چیز را در آگاهی الهی خود تجربه می‌کند. خود خداوند در این استعداد روح، حاضر است همان‌گونه که در آن حال سرمدی، حاضر است. زندگی در سرمدیت در واقع زندگی با خدا در نور واحد است. در این حالت، ناآگاهی از گذشته و آینده وجود دارد و بنابراین همه شگفتی‌ها از بین می‌رود و هر چیزی برای شخص پیوسته تازه است و به دلیل ماهیت فرازمانی حال سرمدی همه چیز در او همان‌گونه باقی می‌ماند که در واقع و به صورت مطلق است (Ibid: 33-34).

تولی مفهوم زندگی در سرمدیت را ذیل عنوان زمین تازه شرح می‌دهد و به تأثیراتی اشاره می‌کند که این شیوه از زندگی بر شکل‌دهی جهانی تازه دارد. از

نقطه نظر او، زمین تازه تنها یک دیدگاه آرمان شهری نیست که پیش‌بینی ذهنی از نجات، صلح، هماهنگی و پایان مشکلات در زمان آینده داشته باشد. در این نگرش، آینده تنها به‌عنوان صورتی در ذهن وجود دارد، بنابراین نگاه به آینده برای نجات در حقیقت همان نظر ناخودآگاه به ذهن و اسارت در صورت است (Tolle, 2005: 184). در زمین کنونی افراد در آنچه رخ می‌دهد، بسیار غوطه‌ور، به‌وسیله جهان صورت‌های ناپایدار بسیار مسحور و در محتوای زندگی خود بسیار جذب شده‌اند، در نتیجه ذات فراتر از محتوا، صورت و اندیشه یعنی سرمدیت را فراموش کرده‌اند (Ibid: 134). زمین تازه انعکاسی خارجی از آسمانی تازه یعنی آگاهی بیدار شده است. ظهور جهان تازه، رخداد آزادسازی و دستاوردی در آینده نیست بلکه نجات در این حال ظهور می‌یابد و اگر در این لحظه ظاهر نشود، بیش از اندیشه‌ای در سر نیست (Ibid: 184).

در نظرگاه تولی نیز، ادراک حال سرمدی به‌لحاظ جسمی، روحی و عملکردی آثاری دارد که در شکل‌گیری زمین تازه نقش اساسی دارند. اولین اثر عملکردی در این حالت، پذیرش است. پذیرش انجام با میل و رغبت و در صلح و آرامش چیزی است که این وضعیت و این لحظه آن را می‌طلبد. آرامشی که با عمل پذیرش حاصل می‌شود، به احساس لذت از زندگی منجر می‌شود. در جهان تازه لذت به‌عنوان نیروی انگیزه‌بخش، جایگزین خواستن می‌شود که ناشی از وهم نفس مبنی بر جدا بودن از نیروی هستی است. با زندگی در لحظه سرمدی توانایی لذت بردن از انجام امور و اشتیاق انجام عمل درون شخص برمی‌خیزد و در نتیجه کیفیت زندگی به‌طور چشمگیری افزایش می‌یابد (Ibid: 177-178). نقش حیاتی افراد واجد چنین ویژگی‌هایی در ظهور زمین تازه، تثبیت فرکانس آگاهی تازه و معنا بخشیدن به امور است. آن‌ها با حضور مطلق و آوردن سکوت بزرگ به جهان، بسیار عمیق‌تر از آنچه در سطح قابل مشاهده است بر جهان اثر می‌گذارند (Ibid: 180-184). به نظر می‌رسد تولی در این مبحث امر فراطبیعی را به جهان مادی فرامی‌خواند و در جریان

بیداری آگاهی آن را در زندگی ساری و جاری می‌داند، درحالی‌که اکهارت زندگی را به سطحی فراتر از ماده تعالی می‌بخشد و زندگی در خدا را پیش‌بینی می‌کند. علاوه بر آنچه گفته شد، تولی موافق با نظر اکهارت معتقد است که این آگاهی منافع دیگری نیز در گسترهٔ مادیات دارد که یکی از آن‌ها گُند شدن قابل توجه فرایند پیری است. درحالی‌که بدن بیرونی به‌طور عادی پیر می‌شود، وجود درونی با گذشت زمان هیچ تغییری نمی‌کند. پیری همراه با گشودگی در قلمرو روح است و با ایجاد تغییر در آگاهی، جسم فیزیکی نیز احساس سبکی، شفافیت و سرزندگی بیشتری می‌کند؛ هنگامی که این اتفاق می‌افتد، جوهرهٔ بی‌زمان در جسم می‌درخشد و دیگر پیری بر ظاهر چیره نمی‌شود (تولی، ۱۳۹۳: ۱۱۱ و ۱۷۲). یکی دیگر از مزایای آگاهی که در بُعد جسمانی نمود می‌یابد، قوی شدن چشمگیر سیستم دفاعی است. اغلب بیماری‌ها زمانی وارد بدن می‌شوند که شخص در بدن خود حضور ندارد. اگر ارباب در خانه نباشد، هر نوع ماهیت سایه‌واری در آنجا ساکن می‌شود. به همین ترتیب سیستم دفاعی روح نیز بهبود می‌یابد و شخص را از نیروی‌ای که میدان انرژی منفی و آلوده‌کنندهٔ دیگران دارد، در امان نگاه می‌دارد (همان: ۱۱۲).

در مقایسهٔ دو نظرگاه در مبحث زندگی سرمدی، به نظر می‌رسد از آنجا که اکهارت عارفی مسیحی است، اتحاد عرفانی را غایت اصلی آموزه‌های خویش می‌داند و در حقیقت درک حال سرمدی برای او وسیله‌ای برای رسیدن به اتحاد عرفانی و شهود معنوی است. بنابراین آثاری از جمله رهایی از زمان، پیری و... که به تبع ادراک حال سرمدی و زندگی در آن رخ می‌دهند، در درجهٔ دوم از اهمیت قرار دارند. اما تولی در توجه خود به حال سرمدی، اهدافی ماورای عالم ماده ندارد. برخلاف غایت عرفان که علاوه بر سعادت دنیوی در پی سعادت جاودانه در حیاتی دیگر است، توجه تولی صرفاً به زندگی سعادت‌مند درونی و بیرونی انسان و ایجاد جهانی عاری از رنج است. از این رو اموری همچون زندگی بعد از مرگ و سعادت اخروی برای او موضوعیت ندارند. در معنویت پیشنهادی او برای رهایی از بحران‌ها و آسیب‌های

مدرنیته و به دست آوردن احساس آرامش از دست رفته تلاش می‌شود؛ اما در عرفان، علاوه بر کسب آرامش و رسیدن به وضعیتی عاری از بحران، هدف مورد نظر تکامل معنوی انسان و حرکت به سوی اتحاد با خدا است. آرامش تولی اینجا و اکنون است و او بهشت موعود را در همین جهان دنبال می‌کند؛ اما در مورد اکهارت هر تغییری برای درک حال سرمدی در زندگی این جهانی در جهت هدف والای زندگی در جهان دیگر است.

۶. نتیجه‌گیری

نظرگاه مایستر اکهارت و اکهارت تولی در توصیف حال سرمدی و زندگی در آن، شباهت‌ها و البته تفاوت‌هایی دارد. شباهت‌ها عمدتاً در توصیف سرمدی از عمل خلقت، انواع اتحاد با امر فراطبیعی و زندگی در سرمدیت نمایان است؛ اما در میان این شباهت‌ها تفاوت‌هایی مبنای نیز به چشم می‌خورد. در نظرگاه اکهارت با وجود پیش‌زمینه عرفان مسیحی، علاوه بر عقل، وحی و ایمان دینی کانون توجه است. او بارها به سخنانی از انجیل استناد می‌کند و تعالیم او همگی در جهت افزایش ایمان دینی است. اما در معنویت تازه تولی، حضور و آگاهی کارکردی جز رهایی از ذهن و فراهم آوردن آرامش در زندگی مادی در پی ندارد. در اینجا ذهن رها شده از زمان، در نهایت چیزی جز عقل خودبنیاد نیست. اکهارت اغلب در تلاش برای تعالی بخشیدن زندگی عادی به مرتبه زندگی در حال سرمدی است و بهره‌مندی‌های مادی از جمله رهایی از چرخه زمان و به تعویق افتادن سال‌خوردگی نیز اصولاً پیامدهای این نوع از زندگی هستند. این در حالی است که تولی امر فراطبیعی را به جهان مادی فرامی‌خواند و بر آن است که از فواید و اثرات آن در ارتقای زندگی مادی، دوری از رنج و ساختن جهانی تازه بهره‌بردار. زندگی در حال سرمدی که به عبارتی، فرارفتن از محدوده زمان است، پایان‌بخش گرفتاری در وهم صورت‌هاست. آگاهی از این امر که ما از آغاز خلقت درون یک حال پیوسته و ممتد قرار داشته‌ایم و تلاش برای فرارگرفتن در و هم‌راستا شدن با این جریان آگاهی می‌تواند نویددهنده پایانی برای

رنج زمان و شکل‌گیری صلح درونی و بیرونی باشد.

منابع

- ترنس استیس، والتر (۱۳۹۶)، *سرمدیت و زمان*، ترجمه احمدرضا جلیلی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
– تولی، اکهارت (۱۳۹۳)، *قدرت حال*، ترجمه غزال رضایانی، کتاب الکترونیکی،

[http://galaxywalker.net/fa/books-fa/power-of-now-fa\(۱۳۹۷/۷/۷\)](http://galaxywalker.net/fa/books-fa/power-of-now-fa(۱۳۹۷/۷/۷))

- Allen, Prudence (2016), *The concept of woman*, Vol III, William B. Berdmans Publishing Company, Michigan.
- Brown Holt, Linda (2004), *Veiveing Meister Eckhart through the Bhgavad Gita*, iUniverse, New York, Lincoln, Shanghai.
- Connolly, John M. (2014), *Living Without Why*, Oxford University Press, New York.
- Copleston, s.j. Frederick (1953), *A Histry Of Philosophy*, Vol. III, Paulist Press in United States, Search Press Limited in Great Britain.
- Deutschen Werke, Die (1936-2007), *DW*, edited by J. Quint and G. Steer, Vol. I-V, Stuttgart: Kohlhammer
- Eckhart, Meister, (2016), *"The Life, Selected Sermons and Treaties"*, Cologne Cadre Series Vol. 4, Library of Congress Cataloging in Publication Data.
- ----- (1986), McGinn, Bernard, Tobin, Frank J., *"Meister Eckhart, Teacher and Preacher"*, Paulist Press, United States of America.
- ----- (1981), *"Miester Eckhart"*, Translation and Introduction: Edmund Colledge, O.S.A. and Bernard McGinn, prefacec: Huston Smith, Paulist press.
- Kelley, C.F. (2008), *"Meister Eckhart on Divine Knowledge"*, DharmaCafé, Frog Books, California, United States of America.
- Kikuchi, Satoshi (2014), *"From Eckhart to Ruusbroec: A Critical Inheritance of Mystical Themes in the Fourteenth century"*, Leuven University Press, Belgium
- Kim, Ha Poong (2010), *To See God, To See the Buddha, "An Exploration of Seeing Spirituality with Meister Eckhart"*, Nāgārjuna, and Huang Bo, Sussex Academic Press, Brighton, Portland, Toronto.
- King, Ursula (2001), *"Christian Mystics: Their lives and legacies throughout the ages"*, Hidden Spring, North America.
- M. Hackett, Jeremiah (2013), *"A Companion to Meister Eckhart"*, BRILL, Leiden, Boston.
- Milem, Bruce (2002), *"The Unspoken Word: Negative Theology in Meister Eckhart's German Sermons"*, Catholic University of America Press, Washington D.C.
- Tolle, Eckhart (2004), *The Power of Now*, Namaste Publishing, Novato, California.
- ----- (2005), *"A New Earth"*, e-book, (29/9/2018), http://www.drjohncervantes.com/PDF/A_New_Earth.pdf.
- Shah-Kazemi, Reza, (2006), *Paths to Transcendence According to Shankara, Ibn Arabi, and Meister Eckhart*, World Wisdom, Canada.
- Shand, John, (2003), *Fundamentals of philosophy*, Routledge, London and New York.

– Wendlinder, Anastasia, (2016), *speaking of God in Thomas Aquinas and Miester Eckhart*,
Gonzaga University, Routledge, USA

